**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه یازدهم\_28 مهر 1399**

[ادامۀ توضیح فرمایش آیت الله سیستانی]

در تقریرات حضرت آقای سیستانی، دامت برکاته برای این که اثبات کند، تمام موارد عام و خاص چه عام و خاص من وجه، چه عام و خاص مطلق داخل بحث تعارض است، بلکه به تعبیر ایشان از اهم مباحث تعارض هست، هم تحلیل فرمود، عام و خاص من وجه را که دیروز گفتیم، هم در صورت دوم قصه تحلیل می کند، عام و خاص مطلق را، می گوید چون در عام و خاص مطلق امر ما بین سلب کلی و ایجاب جزئی یا ایجاب کلی و سلب جزئی است و بین این ها تناقض هست، استنادا به این قضیۀ بینه. یعنی تعارض بین ایجاب جزئی و سلب کلی، ایجاب کلی و سلب جزئی می گوییم تعارض بین العام و الخاص برقرار است، استنادا به این قضیۀ بینه. بله این تعارض محتاج است به معالجه و چنان که خواهیم گفت، تخصیص یکی از راه های معالجه است نه تنها راه. نهایتا ارجح در مواردی تخصیص باشد ولی این تخصیص بی قاعده و بی ضابطه نیست که هر جا شما عام و خاصی را دیدید، فوری رو به تخصیص بیاورید، أسس و قواعد عقلائیه ایی باید تطبیق شود، بحث های فنی باید صورت بگیرید تا ببینیم تخصیص جا دارد یا ندارد.

حال فعلا علی الحساب، همین که اولا یک عامی را گفته است، با این که وقت عمل به خاص رسیده است، آن را بیان نکرده است، تأخّر خاص از وقت عمل به عام رسیده است، خب اینجا چه باید گفت؟ مثلا اگر یک روایت فرمود، یستحب اکرام العلماء. این دلیل عام. بعد از اینکه امروز من باید به این عام عمل کنم، 50 سال دیگر به من گفته شود، اکرم العالمَ العادل که ظهور اکرم در وجوب است، خب اینجا چه باید کرد؟ بالاخره اکرام عالم عادل، مستحبٌ ام واجب؟

[پنج راه حل]

در اینجا 5 راه حل ممکن است ارائه شود:

1. راه حل اول خودمان را راحت کنیم و بگوئیم قانون اولیه در تعارض تساقط است، تعارض بین الادلة که رخ داد، تساقط.
2. دوم این خاصی که پس از 50 سال آمده است، ناسخ عام قرار بدهیم؛ چون از وقت عمل به عام تأخیر افتاده است و اساسا امتیاز نسخ از تخصیص این است که عامی را گفته، زمان عمل به عام نرسیده است، خاصی را بگوید، این می شود تخصیص. اما اگر عامی را گفت وقت عمل به عام رسید، بعد از گذشتن مدت ها خاص را بگوید، این از مصادیق نسخ است، قانون نسخ را باید پیاده کنیم، خب وقتی که نسخ شد، فقط شما وجوب اکرام عالم عادل را دارید، دیگر حکمی به نام استحباب اکرام علماء به صورت عام را نداریم، این هم دو راه حل. یکی تساقط و دیگری نسخ.
3. راه حل سوم این که بیاییم خاص را توجیه و تأویل کنیم، به قرینۀ یستحب إکرام العلماء که در عام است، بگوییم أکرم العالم العادل ظهور در وجوب دیگر ندارد. در عالم عادل هم استحباب است. نهایتا افضل افراد الاستحباب. زود سراغ تخصیص نمی توانید بروید، چون بالاخره اگر سراغ تخصیص بروید در این 50 سالی که من واجب بود عالم عادل را اکرام بکنم و اکرام نکرده ام، مصلحت ملزمه ایی از من فوت شده است، اینجا استحباب بگوییم تا ان مشکل به وجود نیاید.

حال چرا در دلیل دوم باز نگفت یستحب الاکرام العالم العادل؟ گفت اکرم؟ که ظهور در وجوب داشته باشد؟ می گوید این به جهاتی است که بعدا بررسی می کنیم:

* 1. **السوق للکمال**، اگر بفهمد مستحب است نمی رود سراغ اکرام عالم عادل. می خواهم برود از این فیض عقب نماند
  2. **القاء خلاف بین شیعه** کما این که در روایات هست، ما گاهی بین شیعه خودمان اختلاف می اندازیم، حفظا لدمائهم.
  3. حکم به وجوب مشهور بوده است بین مردم به صورتی که نمی شود امام صریحا بگوید یستحب باید از صیغه امر استفاده کند.

و سائر العلل. نهایتش ما نمی دانیم چرا گفت اکرم نگفت یستحب. ولی زود سراغ تخصیص نمی رویم، چون مشکل تخصیص و حکم به وجوب اکرام عالم عادل یعنی 50 سال تفویت مصلحت ملزمه.

تا حالا شد سه راه.

1. راه چهارم؛ عام را بر خاص ترجیح بدهیم. چرا شما همیشه خاص را می خواهید بر عام ترجیح بدهید. مرجحاتی هم ممکن است برایش ذکر کنیم، بگوییم به این دلیل و به این دلیل در "یستحب اکرام العلماء" ترجیحاتی است که در "اکرم العالم العادل" نیست و "یستحب" بر "اکرم" مقدم است، ترجیح را بیاییم انجا قرار بدهیم، انجا هایی که عام یک مزایایی دارد.
2. همان تخصیص که خاص را بر عام مقدم کنیم.

پس ببیند عملیات تخصیص منحصر به فرد نیست که بگویید فقط تخصیص. تساقط هست، نسخ هست، استحباب هست، تقدیم عام هم هست. شما چرا از بین این 5 راه فقط راه پنجم را بر می گزینید؟ باید درست بشود و ان 4 راه مسدود بشود تا نوبت به راه پنجم برسد.

پس معلوم می شود که یک تعارضی هست. این جور نیست که زود به نگاه اول بگوییم این ها عام و خاص هستند و تعارض مستقری ندارند بلکه همین عرف گاهی یکی از ان چهار راه گذشته را بر تخصیص که راه پنجم بود، ترجیح می دهد و تخصیص را استنکار می کند. چون می گوید در تخصیص فوات مصلحة ملزم هاست. ما نمی گویی متخصیص محال است، ممکن است ولی باید ان چهار راه را از دور خارج کنید و این محتاج بحث و تامل است، بله چه بسا تخصیص را بعدش بگذیریم.

[برگزیدن تخصیص پس از گذشت از سه مرحله]

به عبارت دیگر اگر بخواهیم بین آن 5 راه تخصیص را برگزینیم، سه مرحله را باید طی کنیم:

1. بگوییم تفویت مصلحة ملزمه، کتمان و اخفاء مضر نیست، مبرر و توجیه گر تخصیص می خواهد. بگوییم درست است تفویتی صورت گرفته است منتهی این تفویت، ان کتمان حکم واقعی که مذموم است، نیست، یک حکمت و علی بوده است، این را بگردیم و تا ان جا که ممکن است پیدایش کنیم.
2. بگوییم چرا اساسا خاص بر عام مقدم است. ان شاء الله بعدا در تقریرات شیخنا الاستاد دامت برکاته خواهید بعضی خاص را بر عام از راه اظهریت و نصویت مقدم می کننند. گاهی عده ایی از باب قرینیت جلو می ایند. عده ایی از راه حکومت و ورود پیش می آیند. مرحوم آقا ضیاء نسبت عام و خاص را تزاحم می داند نه تعارض. خب همه این ها باید بررسی شود که شما می خواهید چطور خاص را بر عام مقدم کنید. شما باید ثابت کنید که تمرکز بر خاص خیلی خاص است و این وجه تقدیمش هست. باید ثابت کنید که ارادۀ جدیه به عام بما هو عام تعلق نگرفته است، این قابل قبول به عنوان یک امر بدیهی نیست. معمولا ما می گوییم باید تطابق باشد بین مدلول استعمالی و جدی. چرا این ها را در عام جدا می کنید.
3. چرا تساقط را نمی گویید، ثابت کنید. چرا ناسخ بودن و استحباب را نمی گویید، چرا عام را بر خاص مقدم نمی کنید؟ این ها همه اش باید مرحله به مرحله بحث و ثابت بشود.

نمی گوییم این ها شدنی نیست، نمی گوییم تخصیص ممکن نیست، می گوییم تخصیص به سهل و اسانی که تصور می کنیم، نیست، اگر ثابت کنیم، اظهریت خاص را از عام، و اگر ثابت کنیم که در عام دلالت جدیه نیست، خب دیگر طبیعتا تساقط می رود کنار، چون دیگر تکافئی نیست، عام را هم بر خاص نمی توانیم مقدم کنیم چون اقوی ظهورا نیست، خاص اقوی ظهورا هست. اما احتمالا نسخ را چگونه باید از دور خارج کرد؟ و آن این است که تخصیص گاهی تاخیر می افتد از وقت عمل به عام، تخصیص است ولی در عین حال تاخیر می افتد این نیست که هر تاخیری از وقت عمل به عام بشود نسخ. حال باید ببینم این تاخیر شد از مصادیق نسخ یا شد از مصادیق تخصیص.

و این که حمل بر استحباب نمی کنیم باز خودش یک بحث مستقلی می طلبد به این که اثبات کنیم تخصیص عام اولی است از تاویل خاص.

[نتیجۀ بحث تاکنون]

فتحصل مما ذکرنا که ما نمی گوییم تخصیص نزنید عام را. نه این یک امر عرفی است و عام گاهی تخصیص می خورد ولی با نگاه عرفی هم نمی شود اولین، تنهاترین راه را تخصیص دانست، شما باید مشکلات و موانعی را از سر راه بر دارید، اثبات کنید، در تخصیص کتمان و اخفاء مضری رخ نداده است، مبرری برای این کتمان بیان کنید، شما وقتی می توانید تخصیص بزنید که از نظر فنی وجه تقدیم خاص بر عام را تبیین کرده باشید، چند نظریه است در اینجا، شما وقتی می توانید تخصیص بزنید که بگویید تساقط نه، نسخ نه. حمل به استحباب نه. ترجیح عام بر خاص هم نه، همه را با دلیل. بلکه تنها راه ترجیح خاص بر عام است.

پس دیدید که این مباحث از بحث تعارض خارج نیست و این مباحث باید در اصول بحث شود و ان مقدارش هم که تطبیقی باید باشد در علم فقه بحث شود.

فظهر مما ذکرنا که بحث عام و خاص داخل بحث تعارض است، اما اگر امدیم اینجا هم قواعد باب تعارض را پیاده کردیم، بعید نیست مگر این که با ان مقدمات سر از تخصیص عام به خاص در بیاوریم. این بحث ایشان.

[بررسی فرمایش محقق نائینی در مسأله]

یک فرمایشی را در تقریرات محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه داریم که باید بررسی کنیم، یک فرمایشی را در تقریرات آقای خوی، مصباح الاصول داریم.

اما در فرمایشی که در تقریرات حضرت اقای نائینی در اجود التقریرات است، این است که **ان الخاص مقدم علی العام مطلقا**.چرا؟ به این اعتبار که خاص همواره قرینۀ بر مراد از عام دارد. آقای نائینی بزرگوار معیار قرینیتی که بیان می کنید چیست؟ می گوید شارحیت مراد. **علی تقدیر اتصالهما فی الکلام عرفا.**

شما گفتید "اکرم العلماء". بلا فاصله گفتید "الا الفساق منهم". خب انجا عرف هیچ گیری ندارد اگر هم جداگانه بگویید :لا تکرم الفساق من العلماء: این هم شارح است چون اگر این را متصل بگیرید شارح است، حال هم که منفصل است شارح است و قرینه. و ظهور خاص بر ظهور عام مقدم می شود مطلقا. چون خاص قرینه است، عام ذو القرینه.

[تامل آیت الله سیستانی در کلام مرحوم نائینی]

آقای سیستانی به مرحوم نائینی اشکال می کند و می گوید اتفاقا ما داریم مواردی که یک امری اگر متصل باشد، قرینه است اما اگر منفصل شد، از قرینیت می افتد؛ چرا چون در قرینۀ متصله شما دو چیز دارید با هم، قرینه ذو القرینه، دیگر این ها ظهورشان مستقل از یکدیگر نیست. "اکرم العلماء الا الفساق منهم"، این این طور نیست که اکرم العلماء جدا گانه و الا الفساق جداگانه باشد. نه با هم هست. برای یکی ظهور مستقلی نیست اما در قرینۀ منفصله هر کدام ظهور مستقلی دارند، فیتحقق التعارض بینهما.

خاص منفصل مقدم است بر عام منفصل است، **تقدم القرینه علی ذی القرینه**، مثل آنجا که قرینه و ذئ القرینه با هم و متصل بیایند، آقای سیستانی می فرماید شما چطور صورت انفصال قرینه را با صورت اتصال قرینه یکسان می گیرید، در اتصال قرینه شما با یک جمله روبرو هستید و قرینه و ذو القرینه با هم هستند، دو جمله و دو ظهور نیستتند تا تعارض معنا پیدا نکند اما در عام و خاص منفصل شمائید و دو جمله، شمائید و دو دلالت تصدیقیه اولی. بین این ها تعارض برقرار است، شاید ما بیاییم سراغ نسخ بعدا و بگوییم این دومی نسخ است. شما چرا می آیید زود می گویید این مثل اتصال است، کجا قرینۀ منفصله همه احکام قرینۀ متصله را دارد؟

این فرمایش محقق نائین.

فرمایش آقای خویی، در صفحۀ 29 تقریرات آقای سیستانی و اشکالات ایشان را نگاه کنید و مراجعه به خود مصباح الاصول تا ببینم در نتیجه و جمع بندی بحث خودمان چه باید بگوییم. تا اینجا نتیجه این شد که از نظر مبارک یشان نمی گوییم تخصیص لا، قطعا، نمی گوییم هم که قطعا تخصیص سهل است ، باید این تعارض را دید و باید تعارض را حل کرد در عام و خاص .و حل تعارض هم این است که ثابت کنیم نسخی در کار نیست، تساقطی در کار نیست، استحبابی در خاص در کارنیست، تقدیم عام بر خاص هم نه. فقط تقدیم خاص بر عام و این را اثبات کنید که قرینۀ متصله با قرینه منفصله لا اقل در اینجا فرقی نمی کند والا فرق بینی است بین قرینۀ متصله و قرینۀ منفصله.

این بحث ان شاء الله ادامه دارد به امید خدا فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین